# بررسی تطبیقی نوستالژی در شعر عبدالوهاب بیاتی و شفیعی کدکنی

**کبری روشنفکر[1*]، سجاد اسماعیلی[2]**

۱. استادیار زبان و ادبیات عربی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران
۲. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران

دریافت: ۹۰/۱۰/۲۷ پذیرش:۹۱/۳/۹

دوفصلنامهٔ علمی- پژوهشی پژوهش‌های ادبیات تطبیقی
دورهٔ ۲، شمارهٔ ۲ (پیاپی ٤)، پاییز و زمستان ۱۳۹۳، صص ۲۷-۵۵

## چکیده

نوستالژی یا دلتنگی برای گذشته، حالتی است روانی که به صورت ناخودآگاه در فرد ظاهر و تبدیل به یک اندیشه می‌شود. در عرصهٔ ادبیات، این حالت برای شاعر یا نویسنده‌ای رخ می‌دهد که پیرو انگیزش‌های فردی یا اوضاع اجتماعی- سیاسی پیرامون خود، به نوعی احساس دلزدگی از زمان حاضر دچار می‌شود و اندیشهٔ بازگشت به گذشته و خاطرات شیرینش را در سر می‌پروراند.

عبدالوهاب بیاتی و محمدرضا شفیعی کدکنی، به‌عنوان دو شاعر پرآوازهٔ ادبیات معاصر عربی و فارسی و پرچمدار مکتب ادبی رمانتیسم، با توجه به شرایط فردی و اجتماعی عصر خویش به بازآوری خاطرات گذشته پرداخته‌اند و فضایی سرشار از دلتنگی و نوستالژی را به تصویر کشیده‌اند. نگارندگان در این پژوهش، با تأکید بر روش توصیفی- تحلیلی و رویکرد هرمنوتیک، به بررسی و تطبیق چگونگی نمود نوستالژی در شعر این دو شاعر پرداخته‌اند. برخی از یافته‌های پژوهش نشان داد که دو شاعر با توجه به مکتب رمانتیسم، در جلوه‌های نوستالژیکی مانند دوری از سرزمین، معشوق، کودکی، از دست رفتن ارزش‌ها و اسطوره‌ها اشتراک داشتند.

**واژگان کلیدی**: نوستالژی، شعر معاصر فارسی و عربی، عبدالوهاب بیاتی، محمدرضا شفیعی کدکنی، ادبیات تطبیقی.

*نویسندهٔ مسئول مقاله: Email: kroshan@modares.ac.ir

Archive of SID
www.SID.ir

## ۱. مقدمه

یکی از مهم‌ترین مضمون‌های شعری شاعران معاصر که به دلیل عوامل فردی و اجتماعی مختلف مثل از دست دادن اعضای خانواده، حبس و تبعید، حسرت بر گذشته، مهاجرت از کاشانه، یادآوری خاطرات کودکی و جوانی، غم و درد پیری و اندیشیدن به مرگ شکل می‌گیرد، مضمون نوستالژی است (شریفیان، ۱۳۸٦: ۵۲– ۷۲). مکتب رمانتیسم نیز به‌عنوان یکی از اصول کلی خود به این مطلب معتقد است. این مکتب، شاعر معاصر را فردی معرفی می‌کند که در پی آزردگی از محیط و زمان فعلی به طبیعت متمایل شده است و شعر خویش را مملو از مضامینی چون بازآوری خاطرات خوش گذشته، دلتنگی و حسرت برای ازدست‌رفته‌ها می‌کند.

عبدالوهاب بیاتی (۱۹۲٦م.)[۱] و محمدرضا شفیعی کدکنی (۱۳۱۸ه.ش.)[۲]، به‌عنوان دو شاعر پرآوازهٔ ادبیات معاصر عربی و فارسی، به پیروی از این مکتب و با توجه به شرایط فردی و اجتماعی موجود، بخشی از مضمون شعر خویش را به مضمون نوستالژی اختصاص داده‌اند؛ ازاین‌رو، رهیافت و مسئلهٔ اصلی ما در این پژوهش، پرده برداشتن از چگونگی نمود این مضمون در شعر این دو شاعر است.

**سؤالات پژوهش:**

پژوهش حاضر درصدد پاسخگویی به سؤالات زیر است:

۱. جلوه‌های نوستالژیک در شعر این دو شاعر چیست؟

۲. براساس مکتب آمریکایی[۳] ادبیات تطبیقی، این دو شاعر مضامین نوستالژیک را با چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی به کار گرفته‌اند؟

فرضیه‌های این پژوهش نیز عبارت‌است از این موارد است:

۱. هر دو شاعر متأثر از مکتب رمانتیسم، نوستالژی را به‌عنوان یک مضمون شعری پذیرفته‌اند و جلوه‌های نوستالژیک دلتنگی برای سرزمین، ایام خوش کودکی و جوانی، معشوق، ارزش‌های والا و گذشتهٔ اساطیری را در شعر خود وارد کرده‌اند.

۲. دو شاعر، این مضامین را به‌طور مشابه در شعر خود وارد کرده‌اند.

گفتنی است که مواردی از قبیل تأثیر و تأثر ادبیات عربی و فارسی در طول تاریخ چندصد ساله، پیروی شعر دو شاعر از مکتب ادبی رمانتیسم و ارتباط و علاقه‌مندی شفیعی به ادبیات



Archive of SID
www.SID.ir

عرب و شاعران معاصر عربی، انگیزه‌های اصلی تطبیق این مضمون در شعر دو شاعر به شمار می‌رود. شفیعی به دلیل آشنایی با ادبیات معاصر عرب، توانایی درک رموز و احساس شاعرانهٔ بیاتی را داشته است؛ با او دیدار کرده و گزیده‌ای از شعرهایش را به فارسی ترجمه کرده است (ر.ک. شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۱۸٤).

**روش پژوهش:**

مهم‌ترین داده‌هایی که در این پژوهش به کار رفته است، عبارت‌اند از: دفترهای شعری البیاتی و شفیعی کدکنی و منابع مرتبط با مضمون نوستالژی. روش خاص این پژوهش توصیفی- تحلیلی است که با تحلیل شواهد درون‌متنی و مراجعه به منابع کتابخانه‌ای و اینترنتی انجام گرفته است. رویکردی که این پژوهش از آن بهره برده، رویکرد ادبی هرمنوتیک است که به مسئلهٔ فهم و به‌ویژه، فهم متون و چگونگی روند آن می‌پردازد (ر. ک. مکاریک، ۱۳۸۳: ٤٦۱). اهمیت کاربرد این رویکرد در ادبیات معاصر به این دلیل است که یک اثر ادبی را می‌توان از منظرهای گوناگونی همچون اسطوره‌شناسی، اجتماعی، ویژگی‌های موسیقایی، روان‌شناسی، ساختارگرایی و... مورد نقد و بررسی قرار داد (ر. ک. رستم‌پور ملکی و دیگران، ۱۳۸۹: ۱۰٦).

## ۲. پیشینهٔ پژوهش

دربارهٔ بررسی زندگی و آثار این دو شاعر پژوهش‌هایی همچون عبدالوهاب البیاتی: حیاته و شعره (۱۳۸۳)، نوشتهٔ ناهده فوزی، الأبعاد السیمائیهٔ لخطاب الأقنعهٔ، قصیدهٔ عذاب الحلاج للبیاتی نموذجا، نوشتهٔ مسعود وقاد (۲۰۱۱) و کتاب *سفرنامهٔ باران، نقد و تحلیل اشعار دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی* (۱۳۷۸)، اثر حبیب‌الله عباسی انجام شده است.

در مورد نوستالژی، به‌طور خاص نیز پژوهش‌های فراوانی در ادبیات معاصر فارسی انجام شده، اما در ادبیات عربی چندان به آن پرداخته نشده است. برخی از این پژوهش‌ها عبارت‌اند از: «بررسی فرایند نوستالژی در اشعار سهراب سپهری» (۱۳۸٦)، «بررسی فرایند نوستالژی غم غربت در اشعار فریدون مشیری» (۱۳۸۷) هر دو نوشتهٔ مهدی شریفیان و جستار «الاغتراب فی الشعر العراقی المعاصر مرحلة الروّاد» (۱۹۹۹) اثر محمد راضی جعفر. اما گفتنی است پژوهشی که به‌طور خاص به بررسی نوستالژی با تکیه بر دفترهای شعری این دو شاعر پرداخته باشد، دیده نشد.



Archive of SID
www.SID.ir

## ۳. ادبیات نظری پژوهش

### ۳-۱. نوستالژی در لغت و اصطلاح

کلمهٔ نوستالژی از دو کلمهٔ یونانی nostos به معنی «بازگشت به خانه» و algia به معنی «درد» تشکیل شده است. این کلمه در *واژه‌نامهٔ آکسفورد* به معنی احساس درد و رنج و حسرت نسبت به آن چیزی است که گذشته و ازدست‌رفته است (Vide. Hornby, 2003: 840). این واژه در زبان فارسی، به معنی *غم غربت* و *حسرت بر گذشته* و در زبان عربی به معنی *الحنین، الحنین إلی الماضی* و *الاغتراب* است. در مجموع، مفهوم این اصطلاح با توجه به معانی مختلف آن در فرهنگ‌های علوم انسانی به صورت ذیل آمده است:

نوستالژی: غم غربت، حسرت و دلتنگی نسبت به گذشته و اشتیاق مفرط برای بازگشت به گذشته، احساس حسرت و دلتنگی برای وطن، خانواده، دوران خوش کودکی، اوضاع خوش سیاسی، اقتصادی و مذهبی گذشته و... (نک. آشوری، ۱۳۸۱؛ باطنی و همکاران، ۱۳۸٦: ذیل واژهٔ نوستالژی).

نوستالژی از دیدگاه روان‌شناسان، درماندگی یا اختلالی است که به وسیلهٔ جدایی مورد انتظار یا واقعی از محیط خانه و زندگی ایجاد می‌شود؛ به عبارت دیگر، یک حالت هیجانی، انگیزشی و شناختی پیچیده است که حاکی از غمگینی، تمایل بازگشت به خانه و درماندگی ناشی از تفکر دربارهٔ خانه است و واکنش‌هایی در مقابل جدایی از افراد مورد علاقه و مکان‌های آشنا را نیز دربرمی‌گیرد (Vide. Archer, 1998: 407; Fisher & hood, 1987:121). ون‌تیبورگ احساس غربت را یک حالت روانی و عادی برای انسان می‌داند که با خلق افسرده، شکایت جسمانی، بازخوانی گستردهٔ اندیشه دربارهٔ خانه و آرزوی بازگشت به خانه و محیط آشنا مشخص می‌شود (Vide. Vantilburg, 1997: 802)؛ بنابراین، نوستالژی را می‌توان به‌طور خلاصه نوعی احساس درونی تلخ و شیرین نسبت به موقعیت‌های ازدست‌رفتهٔ گذشته دانست.

### ۳-۲. نوستالژی و ادبیات

مفهوم نوستالژی که حالتی برگرفته از ضمیر ناخودآگاه انسان است، از روان‌شناسی وارد ادبیات شده و در بررسی‌های ادبی به شیوه‌ای از نگارش اطلاق می‌شود که براساس آن، شاعر یا نویسنده در سروده یا نوشتهٔ خود، خاطرات گذشته‌ای را به یاد می‌آورد که همراه با کامیابی‌ها



Archive of SID
www.SID.ir

بوده و اکنون همه را از دست داده است. او در اثر ادبی خود از سرزمین، کودکی و جوانی، عشق دیرینه، خانواده، ارزش‌های والا و اساطیر گذشتهٔ خود به‌نیکی یاد می‌کند و با حسرت، ندای بازگشت به آن‌ها را در سر می‌پروراند.

### ۳-۳. نوستالژی و مکتب رمانتیسم

مکتب رمانتیسم از نظر محتوا و زیرساخت، ویژگی‌ها و اصول خاصی دارد که مهم‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از: بازگشت به طبیعت، تأکید بر آزادی از هر محدودیتی، فردگرایی، درون‌گرایی، عشق، گریز و سیاحت، توجه به افسانه‌های ملی، اساطیر بدوی و فرهنگ عامیانه، کشف و شهود و توجه به احساسات و عواطف (نک. خضری، ۱۳۸۵: ۱۵۷)؛ بدین صورت که شاعران یا نویسندگان از زمان و مکان موجود به سوی زمان‌ها و فضاهای دیگر کوچ می‌کنند؛ گاه به زمان گذشته، گاه به آینده، گاه به عالم خیال و گاه به دامن طبیعت پناه می‌برند و از اجتماع موجود به تأثرات دردناک افراطی و عوالم حزن‌انگیز و مرگ پناه می‌برند (نک. سیدحسینی، ۱۳٦٦: ۹۲؛ سه‌یر و لووی، ۱۳۸۳: ۱۳۲) و تمامی این حالات را در قالب خاطرات در آثار خود منعکس می‌کنند.

رمانتیسم به نوعی محصول بحران تقابل بین سنت و تجدد بود. این بحران عرصه‌های مختلف فرهنگی، اجتماعی و سیاسی از جمله ادبیات را فراگرفت. هنرمند رمانتیک از اوضاع جدید و آشفتگی‌ها و پیشرفت‌های مدرن که به‌زعم او زندگی را به تباهی می‌کشاند، ناراضی است و در پی تغییر واقعیت‌ها و اوضاع است، اما موفق نمی‌شود؛ بنابراین راهی به‌جز نقد واقعیت‌های موجود و بازگشت به دوران قبل از سرمایه‌داری و پیشامدرن نمی‌بیند؛ پس مشتاقانه و با حسرت، آرزوی بازگشت به گذشته یا به تعبیر روسو «بازگشت به طبیعت» را در سر می‌پروراند. برخی از آن‌ها نیز در سفرهای رؤیایی خود به‌دنبال یافتن محیطی زیبا، مجلل و زیبایی مطلوبی هستند که همان بهشت گمشدهٔ آن‌ها یا آرمان‌شهر است (نک. فورست، ۱۳۷۵: ۵۵).

### ۴-۳. زمینه‌های اندیشهٔ نوستالژیک در شعر عبدالوهاب بیاتی و شفیعی کدکنی

عبدالوهاب بیاتی از شاعران پیشگام مدرسهٔ شعر نو در جهان عرب به شمار می‌رود. او شعر خود را با رمانتیسم و در قالب کلاسیک آغاز کرد و سپس تحت تأثیر عوامل مختلف اجتماعی و سیاسی عصر خود و ورود به این عرصه‌ها، آن را در قالبی نمادین به دفاع از جامعهٔ وقت، آزادی، عدالت بشری و اندیشه‌های عرفانی اختصاص داد (فوزی، ۱۳۸۳: ۳-٤).



Archive of SID

www.SID.ir

مهم‌ترین و پربسامدترین مضمون شعری وی که هم در اشعار رمانتیک و هم در بخش‌های دیگر شعرش نمود دارد، نوستالژی است. او که نیمی از عمر خود را آواره‌وار در تبعید و سفر گذرانده، غربت‌زده‌ای است که از وضعیت حاضر ناراضی است و در اشعارش از دلتنگی‌های خود برای دوران کودکی، جوانی، خانواده، سرزمین مادری، ارزش‌های نیک ازدست‌رفته و اساطیر گذشته سخن می‌گوید (نک. قیسومة، ۱۹۹۷: ۱۰– ۱۱؛ حمیدی الخاقانی، ۲۰۰٦: مقدمة). به‌طور کلی، بیشتر اشعارش را آگاهانه و خالصانه وقف آزادی و پیشرفت مردم بغداد می‌کند و آن را به‌عنوان سلاحی برای مقابله با نابسامانی‌های موجود در وطنش و هرآنچه مایهٔ برهم‌زدن زندگی انسان آزاده می‌شود، به کار می‌گیرد (ر. ک. بیاتی، ۱۹۸۵: ٥)؛ ازاین‌رو می‌توان البیاتی را شاعر غربت‌زدهٔ وطنی نام نهاد.

شفیعی کدکنی با تخلص «م. سرشک» یکی از شاعرانی است که از دورهٔ نوجوانی، سرودن شعر و اندکی بعد از آن، نوشتن نثر را آغاز کرد و در طول چهل سال گذشته به گونه‌ای جدی و پیگیر آن را تداوم بخشیده است. او نیز مانند نیما، اخوان و سپهری به پیروی از مکتب کلاسیسم و رمانتیسم به سرایش اشعار می‌پرداخت و سپس به سبک نیمایی روی آورد و مضامینی از نوع عرفان، طبیعت، آزادی و سایر مضامین اجتماعی را به تصویر کشید.

شاعر در بخش دوم شعر خود که هم از نظر زبان و هم از نظر طرز و نوع نگاه، به طبیعت و اجتماع تعلق دارد، مضامینی رمانتیک‌وار را با تصویرسازی‌ها، وصف‌ها، اطناب‌ها و توصیف‌های غم‌انگیز و پراندوه وارد شعر خود می‌کند و به‌طور کلی غربت عرفانی و نوستالژی هبوط را در شعر خود مطرح می‌کند. او در شعر «زادگاه من» و «آشیان متروک» از زادگاه خود و دوران خوش کودکی با حسرتی جانکاه یاد می‌کند و در جای‌جای شعر خود، با نگاهی تحسربار و یأس‌آلود به دوردست‌های تاریخ باستانی ایران می‌نگرد (جعفری جزی، ۱۳۷٦: ۷۰–۷٥).

دربارهٔ دلیل وجود این مضمون در شعر وی، ذکر همین نکته کافی است که شعر فارسی در آن سال‌ها، هم به دلیل اوضاع بد سیاسی و اجتماعی و هم به دلیل روحیهٔ بیمارگونهٔ آن عصر، تقریبا میراث یک‌دهه یأس و ناامیدی ادبیات سیاه سال‌های سی را با خود داشت که همین حالت یأس و احساس شکست در شعرهای وی نیز حضوری تلخ و حسرت‌بار دارد. م. سرشک در این سال‌ها روستازاده‌ای است که در غوغای شهر، پریشان است. او گوش خود را بر وسوسه‌های دروغین شهر می‌بندد؛ از شهر نمی‌گریزد، اما غریب است و آرزوی گریز دارد:



Archive of SID
www.SID.ir

*من عاقبت از اینجا خواهم رفت/ پروانه‌ای که با شب می‌رفت/ این فال را برای دلم دید/ دیری است* (شفیعی کدکنی، ۱۳۷٦: ۱۹۷).

هرجا که این غربت او را می‌آزارد و هرجا که این غربت به او طعنهٔ همرنگی جماعت می‌زند، تصویری از پاکی روستا را پیش روی می‌گیرد (نک. کیانوش، ۱۳۵۵: ۱۵۵–۱٦۸).

ازاین‌رو، آنچه از بخش اول و دوم شعر دو شاعر به‌دست می‌آید، اثبات این نکته است که شعر هر دو با قالب کلاسیک و محتوای رمانتیک آغاز شده و مضمون نوستالژی دارد، با این تفاوت که شفیعی در بخش دوم شعری خود بیش از بخش اول به این مضمون توجه داشته است.

## ۴. بحث و بررسی

### ۴-۱. درونمایه‌های نوستالژیک در شعر بیاتی و شفیعی

نگارندگان پس از مطالعهٔ مضمونی مجموعه‌های شعری دو شاعر و براساس «رویکرد هرمنوتیک»، جلوه‌های نوستالژیک *دوری از وطن*، *دوری از معشوق*، *خاطرات کودکی و جوانی*، *ارزش‌های ازدست‌رفته و گذشتهٔ اساطیری* را کشف کردند.

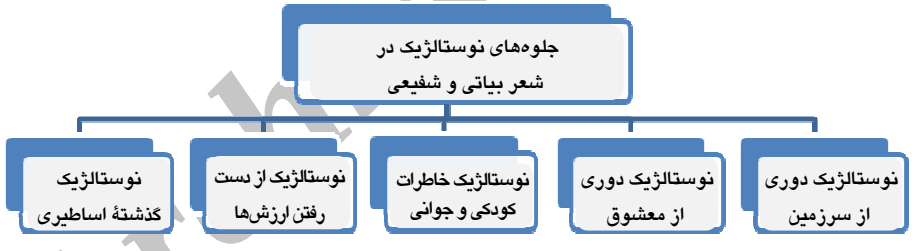


#### ۴-۱-۱. نوستالژی دوری از سرزمین

در حوزهٔ ادبیات هرگاه شاعر و یا نویسنده، اثر خود را با احساسی از دلتنگی همراه با حسرت و اضطراب برای سرزمین خود بیامیزد، فردی غربت‌زده و دلتنگ برای سرزمین نامیده می‌شود.

بیاتی در بیشتر سروده‌هایش، همچون فردی دلشیفته و عاشق سرزمین مادری ظاهر می‌شود. او در عراق به بغداد و بابل عشق می‌ورزد و در بابل به انسانیت و انسان. او زمان حال را به گذشته مرتبط می‌کند و این دو زمان را به سوی آیندهٔ مطلوب می‌گشاید. وی به دلیل این‌که



Archive of SID
www.SID.ir

سفرهای زیادی را تجربه کرده و سال‌ها در تبعید به‌سربرده، «شاعر آوارهٔ عراق» نامیده می‌شود. او خود را بازمانده از اصل خویش می‌داند و بیشتر اشعارش را در درونمایهٔ وطنی می‌سراید و سرزمین را معشوق حقیقی خود می‌پندارد (نک. قیسومة، ۱۹۹۷: ۱۳).

او در سرودهٔ «موال بغدادی» با درنظر گرفتن اصل مهم مکتب رمانتیسم که بازگشت به طبیعت است، بغداد را آرمان‌شهری می‌داند که آرزوی دیدن آسمان نیلگون، دجله، جویبارها و تمامی جلوه‌های زیبایش را در سر دارد و با حسرت و اشتیاق تمام مردم شهرش را می‌طلبد:

*بغداد یا مدینة النجوم/ و الشمس و الأطفال و الکروم/ و الخوف و الهموم/ متی أری سماؤک الزرقاء؟/ تنبض باللهفة والحنین/ متی أری دجلة فی الخریف؟/ ملتهبا حزین/ تهجره الطیور/ و أنت یا مدینة النخیل و البکاء/ ساقیة خضراء/ تدور فی حدیقة الأصیل/ متی أری شارعک الطویل؟/ تغسله الأمطار/ فی عتمة النهار/ و أعین الصغار/ تشرق بالطیبة و الصفاء/ و هم ینامون علی الرصیف/ متی أری شعبی!/ یا مدینة النجوم/ ... یا وطنی البعید/ لأجل عینیک أنا شرید/ لأجل عینیک أنا وحید/ فی هذه الدوامة السوداء/ فی هذه الأنواء متی أری سماءک الزرقاء/ و وجهک الصامد/ ...*[٤] (بیاتی، ۱۹۹۵: ۲۵٤– ۲۵۵).

در ادامه، شاعر با تعبیر «اشک» که نماد واژگان غم‌انگیز اشعارش است، تحسر و دلتنگی خود را برای وطنش بیان می‌کند؛ وی اشک‌هایش (اشعار محزونش) را برای وطن خود می‌داند و آن‌ها را بازگوکنندهٔ خاطرات گذشتهٔ خود در بغداد می‌داند:

*بغداد هذی دمعتی فی الهوی/ و ما دموعی غیر أشعاریة/ ذوبت فیها نکریاتی التی/ کانت بلیل الحب مصباحیة/ و أمنیات غضة لم تزل/ أنفاسها فی عزلتی ذاکیة/ بغداد إنی ظامئ للهوی...*[٥] (همان: ۱/ ۷٤).

شاعر در سرودهٔ «أعدنی إلی وطنی»، خود را آواره‌ای دورمانده از وطن می‌پندارد. او که راهی برای بازگشت به وطنش نمی‌یابد، همنوا با تمامی جلوه‌های طبیعی ازجمله پرندگان و درختان، ملتمسانه از معبودش می‌خواهد وی را به سرزمینش بازگرداند:

*إلهی أعدنی/ إلی وطنی، عندلیب/ علی جنح غیمة/ علی ضوء نجمة.../ أغنی الشروق/ أغنی المغیب/ أغنی الربیع/ أذوب فی حرقاتی الصقیع/ صقیع ربیع بلادی، الحزین.../ أغنی البراعم/ أنا لست حالم/ إلهی أعدنی/ إلی وطنی...*[٦] (همان: ۱/۲۷۰).

همچنین در سرودهٔ «حسرة فی بغداد»، بار دیگر برای کامیابی‌ها و بازگشت به سرزمین خود



Archive of SID
www.SID.ir

از جلوه‌های طبیعی مدد می‌جوید. وی با جان‌بخشی به ابر، آن را پرنده‌ای مجسم می‌کند که بر بال‌هایش سوار شده و او را به آغوش دشت‌های سرسبز وطنش می‌برد:

*أبحث عن سحابة/ خضراء، تسمح عنی الکآبة/ تحملنی/ إلی براری وطنی/ إلی حقول السوسن/ تمنحنی/ فراشة و نجمة/ و قطرة بها أبل ظمأی...*[۷] (همان: ۳۱).

شفیعی که ایام خوش کودکی را در کدکن نیشابور گذرانده است، اکنون به دور از روستای خود، در غوغای شهر زندگی می‌کند و خسته از ناملایمات، به وصف وطن خود می‌پردازد؛ از نیشابور به نیکی یاد می‌کند و آنجا را سمبلی از ایران تاریخی و اساطیری می‌داند که خوشی‌ها و ناخوشی‌ها را با هم درک کرده است.

وی در وصف نیشابور می‌گوید:

> نیشابور در نگاه من فشرده‌ای است از ایران بزرگ، شهری در میان ابرهای اسطوره و نیز در روشنایی تاریخ با صبحدمی که شهرهٔ آفاق است. از یک‌سوی لگدکوب سم اسب‌های بیگانه در ادوار مختلف است و از سوی دیگر، همواره حاضر در بستر تاریخ با ذهن و ضمیری گاه زندقه‌آمیز و فلسفی در اندیشهٔ خیام و گاه روشن از آفتاب اشراق و عرفان در چهرهٔ عطار (حاکم نیشابوری، ۱۳۷۵: ۱۳).

او در سرودهٔ «شبگیر کاروان» نهایت دلتنگی خود را نسبت به ایران اساطیری به تصویر می‌کشد؛ ابتدا آرزوی ایران پهناوری را دارد که مرزهای آن از روم تا چین گسترده بوده و آتش زردشت، پیامبر ایران باستان، در آن می‌درخشید و سپس وقتی که این شکوه دیرینه را به یغمارفتهٔ کاروان روزگاران می‌بیند ابراز حسرت و نگرانی می‌کند:

> من در آن بشکوه و طرفه شارستان دور/ شهسوار رخش رویین غرور خویشتن بودم/ باخترسو تاختگاهم: دشت‌های روم/ مرز خاور سوی فرمانم: دیار چین/ شعله می‌زد در نگاهم آتش زردشت.../ کاروان رهروان باختر دیریست/ کرده شبگیر و گذشته از کنار من/ رفته تا شهر هزاران آرزوی دور:/ شهر آذین‌بسته از رنگین‌کمان‌های بهار/ فکر انسان‌ها/ شهر افسونگر کبوترهای پیغام‌بر/ زی کشور خورشید/ شهر زرین غرفه‌های نور./ وینک اینجا مانده من خاموش و سرگردان/ با گروهی حسرت و هیهات (شفیعی کدکنی، ۱۳۷٦: ۱۱۰-۱۱۱).

در سرودهٔ «در جست‌وجوی نیشابور» با نهایت حسرت و اشتیاق، خود را فردی می‌داند که به دنبال زادگاه خود است، با وجود آن‌که در آنجا زندگی می‌کند: *در نیشابورم و جویای نیشابور*



Archive of SID
www.SID.ir

*هنوز/ وه!/ چه‌ها فاصله!/ اینجاست/ در این نقطه که من/ در دل شهرم و هر لحظه شوم دور هنوز/ در نیشابورم و جویای نیشابور هنوز* (همان).

البته در اینجا می‌توان وی را حامل غربتی عرفانی دانست؛ غربتی که او را برای سرزمینی ازلی و عرفانی مشتاق کرده، نه نیشابور فعلی. گویی که او بهشت را سرای حقیقی انسان معاصر می‌داند و او را برحذر می‌دارد که از آنجا فاصله بگیرد؛ زیرا از منظر عرفانی روح انسان بسان مرغی است که از عالم ملکوت به عالم خاکی نزول کرده و در اینجا غریب است و بی‌تابی می‌کند. روح بی‌قرار انسان از ملکوت اعلی (روح ازلی) به دیار سفلی (تن) هجرت کرده و در سرزمین ناشناختهٔ تن، احساس غربت و بی‌قراری می‌کند (نک. شریفیان، ۱۳۸٦: ٦٦).

**تطبیق**: از وجوه مشترکی که بین این درونمایه‌ها می‌توان یافت این است که هر دو شاعر سرزمین را آرمان‌شهری می‌دانند که از آن دور مانده‌اند و اما تفاوت اینجا است که بیاتی به همان دلیل دورماندگی از سرزمین خود، آرزوی بازگشت به آنجا را دارد و برای این کار از تمامی جلوه‌های طبیعی و فرابشری کمک می‌جوید؛ اما شفیعی که در سرزمین خود زندگی می‌کند، به دلیل فاصله گرفتن ایران از ایران اساطیری و تاریخی، آرزوی شکوه و عظمت ایران اساطیری و تاریخی را دارد. همچنین از لابه‌لای همین اشعار، غربت عرفانی شفیعی به‌خوبی قابل درک است؛ زیرا او شاعری زنده است و شرایط کنونی آن‌چنان برایش سخت نیست که فقط برای نیشابور دلتنگ شود، بلکه شاعر، آرمانی فراتر از زمان و مکان دارد که همان مکان ازلی و متعالی است که در تعابیر صوفیانه و عارفانه با عنوان «مدینهٔ فاضله» بیان می‌شود.

### ۲-۱-۴. نوستالژی دوری از معشوق

عشق‌ورزیدن، ویژگی خاص دنیای انسان‌ها است که از آغاز آفرینش تاکنون، با جلوه‌های رنگارنگ و دلنشین خود، رنج حیات را برای انسان تحمل‌پذیر کرده است. عشق و زیبایی همواره همراه و مکمل یکدیگر بوده‌اند (نک. مختاری، ۱۳۷۷: ٦٨). این عشق، تنها به معشوقه‌ای از جنس زن اطلاق نمی‌شود، بلکه شامل هر چیزی که به‌نوعی محبوب انسان باشد، می‌شود؛ خواه این معشوق بی‌جان باشد مثل سرزمین مادری و خواه جاندار باشد مثل پدر، مادر، برادر، همسر و خواهر.

عشق در شعر بیاتی به دو دستهٔ عشق به سرزمین مادری و عشق به خویشاوندان نزدیک تقسیم می‌شود. سرزمین مادری را که مهم‌ترین و متعالی‌ترین معشوق بیاتی در اشعارش است،



Archive of SID
www.SID.ir

به‌تفصیل شرح دادیم و در اینجا به عشق بیاتی به همسر، فرزندان و دوستان صمیمیش می‌پردازیم. البته ناگفته نماند که بیاتی در دوران نوجوانی خود عاشق دختر همسایهٔ خود نیز بوده است، ولی هیچ‌گاه نتوانست علاقه‌اش را به او بگوید و عشق او را در سینه نهان داشت؛ به همین دلیل از او به‌عنوان یکی از رموز شعری خود با نام‌هایی همچون عایشه و لیلی بهرهٔ فراوان برده است (نک. فوزی، ۱۳۸۳: ۱۹).

بیاتی در سرودهٔ «رِسالةُ حُبٍّ إلَی زَوجَتی» با تصویرگری و خیال شاعرانه، بسیار دقیق و ریزبینانه از عشق دیرینه‌اش به همسرش سخن می‌گوید. او با تعابیری مثل أخت روحی، صحراء حبّی، نداء شعبی، أحلامی، عبیر غابات کردستان، و... همسرش را همزاد خویش می‌داند؛ همزادی که شاعر را در عشقی جانسوز قرار داده و او را یادآور سرزمین، مردم آنجا، خانه و کامیابی‌هایش می‌نماید:

*عیناک من منفی إلی منفی تصبان الحریق/ یا أخت روحی، فی عیونی، فی فضاء/ صحراء حبی، فی عمیق/ جرحی، الحریق/ یا أخت روحی، یا غرامی، یا نداء/ شعبی، وأحلامی وبیتی، یا عبیر/ غابات (کردستان) فی فجر مطیر/ عیناک قندیلان من ذهب ونار/ ... وإلیک غنیت الضحی و اللیل و الغد و الربیع...*[۸] (بیاتی، ۱۹۹۵: ۱/ ۲۰۹–۲۱۰).

بیاتی که در دیار غربت دور از خانواده است، در سرودهٔ «أغنیة جدیدة إلی ولدی» بار دیگر با بهره‌گیری از صنعت بلاغی جان‌بخشی به اجسام (دیوار)، نهایت دلتنگی خود را نسبت به فرزندش از پشت دیوارهای تبعیدگاه بیان می‌کند؛ دیوارهایی که حائلی برای از یاد بردن فرزندش شده‌اند:

*قالت لی الأسوار/ أن أنساک أو أموت/ فالحب لا یشفیه إلا الحب/ و السکوت/ أولی بهذا القلب، و السماء/ تمطر فی منفای/ فی مدینتی/ و حیث لا جدید/ منک، و لا برید. هدیتی إلیک.../ قبلتان/ فمد لی یدیک/ رغم سجون الأرض، لی یدیک/ فإننی حزین/ تمطر فی قلبی، و فی مدینتی السماء*[۹] (همان: ۲۵۸).

یکی از دغدغه‌های شاعران معاصر رمانتیک، یاد دوستان دیرینه است. بیاتی نیز در سرودهٔ «الأصدقاء الأربعة» دوستانی را یاد می‌کند که روزگار خوش گذشته را با آن‌ها گذرانده و اکنون در دیار غربت از آن‌ها به دور است. او آن‌ها را بسان گنجشکان در حال پرواز و چشمه‌سارهای عمیق می‌داند و خود را به منزلهٔ فردی نابینا که در دشت‌هایی از نور، هوای آن‌ها را در سر دارد:

*أصدقائی!/ فی حقول النور کنتم، أصدقائی/ کالعصافیر الطلیقة/ کالینابیع العمیقة/ و أنا أبحث عنکم.../ أصدقائی/ فی حقول النور کنتم، فی انتظاری*[۱۰] (همان: ۱۹۸).



Archive of SID
www.SID.ir

اما براساس گفته‌های شفیعی کدکنی، عشق در معنای زمینیش در شعر وی حضور چندانی ندارد، تا آنجا که وی در مقدمهٔ کتاب *شب‌خوانی* می‌گوید: «شعر عاشقانه کم گذاشتم با آن‌که خیلی داشتم» (شفیعی کدکنی، ۱۳۴۳: ۵). چهرهٔ عشق در شعر وی با سیمای عشق در شعر بیاتی تاحد زیادی متفاوت است؛ عشق شفیعی، عشقی والا و مقدس و سرچشمه‌گرفته از عواطف عالی انسانی و دربردارندهٔ همان اندیشه‌های حافظانه است که گاه با روایات رمزی و پیام‌های اجتماعی نیز پیوند می‌خورد (نک. برهانی، ۱۳۷۸: ۹۹–۱۰۰). شفیعی کدکنی در سرودهٔ «قصیده‌ای در ستایش عشق» معنای واقعی عشق را بالا بردن انسان به جهان دیگر که همان سرمنزل اصلی است، می‌داند: «عشق، یک واژه نیست، یک معناست/ نردبانی به عالم بالاست» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۸: ۱۹۱).

عشق او هدف‌هایی اخلاقی، انسانی، اجتماعی و انتقادی دارد که گاه رنگ‌وبویی حماسی به خود می‌گیرد و گاه با عطر خفیفی از عرفان و اشراق پیوند می‌خورد و در بسیاری موارد در زمینه‌ای از عناصر طبیعت جای می‌گیرد (نک. جعفری جزی، ۱۳۷۶: ۷۰–۷۵)؛ بنابراین اگر در سروده‌های عاشقانه‌اش دلتنگی باشد، برای دور ماندن از معشوقه‌ای آسمانی و همان کسی است که تکیه‌گاه غمگین‌ترین لحظه‌های او می‌شود.

م. سرشک در سرودهٔ «روزن قفس»، از عشق بی‌منتهایش به خدای واحد سخن می‌گوید و هر عشقی به جز عشق به او را واهی و هوس می‌داند:

*تو را چو با دگران یار و همنفس بینم		بهر خویش به تاراج خار و خس بینم*
*ز باغبانی خود شرمسارم این بس		که چون تو دسته‌گلی را به دست کس بینم*
*روا مدار خدایا که من در این گلزار		هوای عشق تماشاگه هوس بینم*

(شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۳۳)

در سرودهٔ «گرمی افسانه» دوری و هجران از معشوقه، او را به تنگ می‌آورد و خود را چون موجی دورمانده از ساحل وصال معرفی می‌کند:

*چون موج سر به صخرهٔ غم کوفتم ز درد		دور از تو، ای که گوهر یکدانهٔ منی*
*خالی مباد ساغر نازت که جاودان		شورافکنی و ساقی میخانهٔ منی*
*آنجا که سرگذشتِ غمِ شاعران بُوَد		نازم تو را که گرمی افسانهٔ منی*

(همان: ۳۹)

**تطبیق**: دنیای عشق در شعر هر دو شاعر کاملاً متفاوت با دیگری است؛ عشق بیاتی، عشقی کاملاً



Archive of SID
www.SID.ir

زمینی است که از جنبهٔ ظاهری به آن می‌نگرد؛ وی به همسر، فرزندان و دوستان خود عشق می‌ورزد. اما شفیعی که در بخش اندکی از سروده‌هایش به مضمون عشق پرداخته، آن را در مضمون عرفانی و ملکوتیش سروده و از معشوقه‌ای بی‌نام سخن می‌گوید که بیشتر متوجه خداوند است. این نوع نگاه نیز می‌تواند تحت تأثیر آشنایی او با عرفان اسلامی-ایرانی و به‌ویژه، مولانا باشد که شفیعی از دوستداران وی به شمار می‌رود. شاید مهم‌ترین دلیل این وجه اختلاف در این است که بیاتی به دلیل دورماندن از وطن خود مجال چندانی برای عاشقانه‌های عرفانی نیافته (هرچند معدود ابیاتی در این زمینه دارد) و بیشتر به نزدیکان خود که از آن‌ها دورمانده عشق ورزیده است؛ بنابراین می‌توان در یک جمله گفت که شاعر عرب سایهٔ اعتقادی را در این بخش از شعرش نمی‌افکند، ولی شاعر پارس سایهٔ اعتقادی عرفان را در این بخش از شعر خویش گسترانیده است.

### ۳-۱-۴. نوستالژی کودکی و جوانی

بیاتی در مورد سرچشمه‌های شعر خود می‌نویسد:

> من روابط صمیمانه‌ای بین سرچشمه‌های کودکی و شعر خود برقرار کرده‌ام. شعر من نیرو و جاذبهٔ خود را از این سرچشمه‌ها می‌گیرد. خاطرات کودکی گاه ممکن است جامهٔ تصاویر دیگری در کودکی دیگر یا مکان و زمان دیگری در برکند و بعدی اسطوره‌ای بر خود بگیرد و این احساس را به وجود بیاورد که گویی در شهرها و زمان‌های گوناگونی زندگی کرده بوده‌ام (ساکی، بی .تا: ص ۱).

او در سرودهٔ «حلم» از رؤیایی می‌سراید که بازگوکنندهٔ خاطرات خوش او در کودکی است؛ روزهایی که درنهایت آزادی و به دور از مشکلات زندگی می‌کرد. او در این ابیات گریز انسان معاصر از مشکلات را به تصویر کشیده است:

> *حلم أعاد إلی فؤادی شوقه/ و أعاد لی ما مر من سنوات/ أیام کنت من الوداعة لاهیا/ أبکی و أضحک سازج النزوات/ سکران من خمر الطفولة و الهوی/ لا أرتضی أحدا یضم فتاتی/ ألهو و ألثم ما أشاء شفاهها/ و أصونها إن شئت عن قبلاتی/ و أضم أمی إن غفوت معللا* '' (بیاتی،۱۹۹۵: ٦٧).

بیاتی در سرودهٔ «ذکریات الطفولة» نیز از دوران خوش و بازی‌های کودکانه‌اش به‌نیکی یاد می‌کند:

> *بالأمس کنا، آه من کنا.../ نعدو وراء ظلالنا.../ لا نرهب الصمت الذی تضفیه أشباه الغروب/ فوق الحدائق و الدروب/ لا نرهب السور الذی من خلفه یأتی الضیاء/ و لربما الضیاء لم یعد و نقول: رجاء/*



Archive of SID
www.SID.ir

*کنا نقول کما نشاء.../ ... و خیولنا الخشبیة العرجاء، کنا فی الجدار/ بالفحم نرسمها و نرسم حولها حقلا ودار/ حقلا ودار/ و نطارد القطط الهزیلة فی الأزقة بالحجار*[۱۲] (همان: ۱/ ۱۵۷-۱۵۸).

وی در همین سروده، حسرتی توأم با اعتراض را در شعر خود منعکس می‌کند و با زبانی گزنده، دوران کودکیش را نابودشدهٔ دست روزگار و شرایط وخیم کشورش می‌داند و از شهر کودکیش چیزی جز آسمانی دودآلود، دیوارهای فروریخته و راهزنان به‌کمین‌نشسته، نمی‌بیند:

*الأمس مات/ الأمس مات/ لم یبق حول «مدینة الأطفال» إلا ما نشاء/ إلا السماء/ جوفاء، فارغة، تحجر فی مآقیها الدخان/ إلا بقایا السور و الشحاذ یستجدی و أقدام الزمان/ إلا العجائز فی الدروب الموحشات*[۱۳] (همان: ۱۵۸-۱۵۹).

شاید مهم‌ترین دلیل برای این حسرت توأم با اعتراض، کودکی همراه با بدبختی و فقر بیاتی است که در شخصیت وی تأثیر گذاشته و او را به فردی ندادهندهٔ دردهای بشریت تبدیل کرده است (نک. فوزی، ۱۳۸۳: ۱۶).

شفیعی که روستازاده‌ای شهرنشین است و از زندگی شهری به تنگ آمده، به یاد روزهای خوش گذشته در روستای کدکن فغان سر می‌دهد. او در سرودهٔ «زادگاه من» با بیانی کاملا شاعرانه از خاطرات خوش کودکی و جوانی خود می‌سراید؛ روزهایی که ذهنش محدود به بازی‌های کودکانه بود و روزهایی که بر تنهٔ درختان یادگاری می‌نوشت:

*آن روزهای روشن و رویان زندگی		دوران کودکی که بر آن لحظه‌ها درود!*
*در دامن سکوتِ تو آرام می‌گذشت		خاطر، اسیر خاطره‌ای کودکانه بود*
*آری هنوز مانده به یاد آنچه نقش بست،		آن روزها به خاطر اندوه‌بار من*
*وان نامِ من که بر تنهٔ آن چنارِ پیر		زان روزگار مانده به‌جا، یادگار من*

(شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۹۸)

م. سرشک در بخشی از سرودهٔ «آشیان متروک» که وصفی از گریز وی از زندگی شهرنشینی و بازگشت به روستا و زندگی سادهٔ روستایی است، خاطرات خوش ازدست‌رفتهٔ دوران کودکیش را به یاد می‌آورد؛ قصه‌های شبانهٔ مادر، آرزوهای کودکانهٔ خود و بازی با کودکان همسن خود را با حسرتی جانسوز به تصویر می‌کشد:

*چه شب‌ها مادرم افسانه می‌گفت/ از آن گنجشکی «اشی‌مشی»- و من/ به رؤیاهای شیرین غرقه*



Archive of SID
www.SID.ir

*بودم/ نشسته محو گفتارش، به دامن.../ چه شب‌هایی که رؤیا زورقم را/ کنار زورق مهتاب می‌راند/ دو گوش بر ترانهٔ دلنشینی/ که تنها- دختر همسایه می‌خواند.../ چه روزانی که با طفلان همسال/ به کوچه اسب چوبی می‌دواندم/ به زیر آفتاب بامدادان/ به روی بام، کفتر می‌پراندم* (همان: ١٣٦).

او در سرودهٔ «آن لحظه‌ها» با خیالی شاعرانه از تمامی لحظه‌ها و کامیابی‌های دوران جوانی خود یاد می‌کند و آن لحظه‌ها را نماد شادابی، نشاط و بهترین سال‌های عمرش می‌داند:

*آن لحظه‌ها که با دو سه شب‌نامه و سرود/ می‌شد به جنگ صاعقه‌ها رفت/ آن لحظه‌ها جوانی ما بود./ آن لحظه‌های بیشهٔ بیدار/ زیبا و پرشکوه و شکیبا/ آن لحظه‌ها که زندگی ما/ نه در چرا، به چون و چرا بود./ زان لحظه‌ها چگونه توانیم/ جز با درود و تلخی و بدرود/ یاد کرد./ آن لحظه‌ها که خوب‌ترین‌ها/ از سال‌های عمر ما بود/ آن لحظه‌ها جوانی ما بود* (همو، ١٣٧٨: ١٠٩).

**تطبیق**: بیاتی و شفیعی دوران کودکی را راهی برای برون‌رفت از خستگی‌های زندگی شهری و شرایط فعلی خود دانسته‌اند؛ با این تفاوت که شرایط فردی و اجتماعی دوران کودکی بیاتی (سفرهای فراوان و تبعید) به‌گونه‌ای بوده است که گاهی حسرت همراه با اعتراض بر این بخش از شعر وی سایه انداخته است. اما در نگاهی وسیع‌تر، هر دو شاعر با پوشش لباس انسان معاصر سعی می‌کنند دغدغه‌های پیرامون انسان معاصر را بیان کنند؛ دغدغه‌هایی که آن‌ها را دلزده از دنیای کنونی می‌کند و هوای بازگشت به دوران بی‌دردسر کودکی را در سرشان می‌نهد.

### ۴-۱-۴. نوستالژی ازدست‌رفتن ارزش‌ها

نوستالژی را به‌عنوان یکی از اندیشه‌های عصر جدید، می‌توان حاصل سرخوردگی روشنفکران از دنیای مدرن و حسرت برای ارزش‌ها و سنت‌های ازدست‌رفته دانست.

> مدرن بودن، یافتن خود در محیطی است که به ما وعدهٔ ماجرا، قدرت، لذت، رشد، دگرگونی خود و جهان را می‌دهد و در عین حال، همهٔ چیزهایی را که داریم؛ همهٔ چیزهایی را که می‌دانیم؛ همهٔ چیزی را که هستیم در معرض نابودی قرار می‌دهد... (کالینیکوس، ١٣٨٢: ٦٠).

بنابراین، عصر جدید و شرایط مختلف آن می‌تواند عامل برهم‌خوردن نظم برخی از ارزش‌های متعالی جوامع شود. بازتاب این مسئله در ادبیات این گونه است که ادیب معاصر با به تصویر کشیدن شرایط جدید و با حسرتی جانکاه ندای ارزش‌های ازدست‌رفته را سر می‌دهد.

بیاتی در شعرش برای ارزش‌هایی حسرت می‌خورد که در گیرودار فضای سیاسی و اجتماعی کشورش از بین رفته‌اند. او در شهری که ظلم و ستم حاکم است بسان فردی غربت‌زده



Archive of SID
www.SID.ir

ظاهر می‌شود و برای ازدست‌رفتن ارزش‌های والایی همچون صداقت، مردانگی و خوشبختی مردم ابراز ناراحتی می‌کند.

وی در سرودهٔ «الضفادع» برای ازدست‌رفتن ارزش صداقت و مردانگی ابراز ناراحتی می‌کند. او با بیانی نمادین از خیانتکارانی ناراحت است که مردانگی را فراموش کرده‌اند و با نهایت فرصت‌طلبی و دروغ، به بهره‌کشی از طبقهٔ ضعیف جامعه تمسک جسته‌اند تا به اهداف شوم خود که حکمرانی بر مردم مظلوم است، دست یابند:

*ضفادع کانت تسمی نفسها «رجال»/ رأیتهم فی مدن العالم، فی شوارع الضباب/ فی السوق، فی المقهی، بلاضمیر/ یزیفون الغد و الأحلام والمصیر/ رأیتهم من عرق الجیاع/ و من دم الکادح، یبنون لهم قلاع/ أعلی من السحاب/ حتی إذا ما طلع الفجر، رأیت هذه الضفادع العمیاء/ علی کراسی الحکم فی ریاء تغازل الجیاع*[14] (بیاتی، ۱۹۹۵: ۳۸).

او در سرودهٔ «شیء عن السعادة» از کمرنگ‌شدن خوشبختی در کشورش شکایت می‌کند و خوشبختی مردم را به دست سردمداران دروغگو، بربادرفته می‌داند:

*کذبوا، إن السعادة/ یا محمد/ لا تباع/ فالجرائد/ کتبت أن السماء/ أمطرت فی لیلة الأمس ضفادع/ یا صدیقی، سرقوا عنک السعادة/ خدعوک/ عذبوک/ صلبوک/ فی حبال الکلمات/ لیقولوا عنک مات... فالضفادع/ سرقت منا السعادة*[15] (همان: ۱۱٤).

شفیعی کدکنی نیز در برخی از اشعارش به پیشبرد جامعهٔ خود به سمت ارزش‌های والا می‌اندیشد. وی در سرودهٔ «خاکستر و الماس» برای ازدست‌رفتن ارزش وفای به عشق حسرت می‌خورد و دلیل ازدست‌رفتن این ارزش را زیستن در عصر آهن و صنعت می‌داند؛ عصری که همه غرق مشکلات زندگیند و کسی به فکر خوشی‌ها و زیبایی‌های پیرامون خود نیست:

*هنگامهٔ وفای به عشق است اکنون/ وقتی که عاشقان همه پرواز کرده‌اند/ و عشق/ در میانهٔ میدان/ تنهاست/ بی‌چتر و بی‌سرپناه/ و در برابرش/ جاروی رفتگرها./ این اعتراف از سر تقصیر/ کاین عصر، عصر همهمهٔ آهن،/ عصر زوال زمرهٔ زیبایی‌ست/ و اعلام ختم عصر سرایش/ و حرف‌های دیگر و/ دیگرها* (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۸: ۲۱٦).

او در ادامه، این دوران را عصر ازبین‌رفتن ارزش راستی و قدرشناسی می‌داند:

*جز قدرناشناسی از انسان/ جز غدر/ آیا چه می‌تواند باشد/ این‌سان نظاره‌گرشدن از دور/ در انقراض نسل کبوترها؟* (همان: ۲۱٦).



Archive of SID
www.SID.ir

او در سرودهٔ «مرثیهٔ زمین» روزگار کنونی را روزگار مرگ ارزش مردانگی می‌داند؛ روزگاری که سخن پیامبران را ارزشی نیست و بیراهگی، ابتذال و بی‌هنری جای راه درست، نیکی و هنرورزی را گرفته است:

*این‌سان که روزگار شد از مردمی، تهی — وآورد روزگـار بهـی رو بـه کـوتهی*
*گفتـار انبیـا و حکیمـان تبـاه گشـت — هر رسم و راه گشت به بیراهه، منتهی*
*بگداخت هرچه هوش و هنر پیش ابتذال — پرداخت جا ز عقل و ادب جهل و ابلهـی*

(همان: ۳٤۲-۳٤۳)

با نگاهی دقیق به عصری که شاعر این شعر را سروده، شاید بتوان دلیل این گونه اشعار را ظلم و ستم طبقهٔ ظالم نیز دانست.

**تطبیق**: با تأمل در شعر دو شاعر که تحت تأثیر مدرنیته به سرایش برخی از اشعار خود پرداخته‌اند، می‌توان رنگی از شعر اجتماعی را در سروده‌هایشان دریافت؛ رنگی از حسرت و دلتنگی برای نابودی ارزش‌های انسانی و دعوت به احیای این ارزش‌ها. این حسرت و دلتنگی همراه با اعتراض به دنیای امروز و دنیایی است که در آن ظلم و ستم، کینه و بی‌اعتمادی حکومت می‌کند و ارزش‌هایی چون مهربانی، دوستی، اعتماد، صداقت، مردانگی، عشق و خوشبختی به دست فراموشی سپرده شده است.

### ۵-۱-۴. نوستالژی گذشتهٔ اساطیری

یکی از درونمایه‌های شعری که تداعی‌بخش گذشتهٔ نیک‌فرجام عصر شاعر است، فراخوانی اسطوره‌های ماندگار است. اسطوره‌ها، بازسازی جهان آغازین یا بهشت ازدست‌رفته‌اند و تأثیر ادبیات بر نفوس نیز معمولا بر اثر همین بازسازی است. میرچا الیاده معتقد است که اسطوره‌ها مربوط به دوران سعادت و آزادی انسان و رابطهٔ تنگاتنگ او با خدایان هستند که بعدها در نتیجهٔ هبوط، این سعادت و آزادی از بین رفته و ارتباط بین زمین و آسمان گسسته شده است (ر. ک. الیاده، ۱۳۷٤: ۵۸؛ آبراهام، ۱۳۷۷: ۱۱٦).

اسطوره در شعر بیاتی بسامد بسیار بالایی دارد. او برداشت جدید و متفاوتی از اسطوره دارد و با زبدگی چشمگیر تصویر تازه‌تر و عمیق‌تری از اسطوره به نمایش می‌گذارد. وی با آشنایی‌زدایی در چهرهٔ آنان تجربه‌های معاصر خود را بر آن‌ها حمل می‌کند. شخصیت‌های اسطوره‌ای او همگی



Archive of SID
www.SID.ir

دغدغهٔ سیاسی- اجتماعی دارند و از دردی مشترک گله دارند؛ خواهان آزادی سیاسی و عدالت اجتماعی هستند و عهده‌دار اندیشه‌های فدا دهی، زندگی در مرگ، خوارشدگی عاطفی، ماجراجویی، احساس غربت و همزادپنداری هستند (نک. نجفی ایوکی، ۱۳۸۹: ۲۰۵- ۲۳۰). اسطوره‌های سندباد، حلاج، تموز و سیزیف از اسطوره‌های پرکاربرد شعر بیاتی به‌شمار می‌روند.

اسطورهٔ سندباد در شعر بیاتی شخصیت همزاد بیاتی است؛ زیرا بیاتی نیز همچون سندباد فردی کوچنده، ماجراجو، خطرپذیر، تکیه‌گاه دیگران و مسئولیت‌پذیر است. شاعر نقاب سندباد را بر دیده می‌نهد؛ از مرگ او ناراحت است و می‌گوید سندباد بر مرکب آتش به قتل رسیده است و دیگر کسی پیغامی خوش برای وی نمی‌آورد؛ دیگر کسی از تبعیدگاه به‌سوی آشنایان و وطن آنان پیامی نخواهد برد:

*أیها الحرف/ الذی علمنی حوب البحار/ سندبادی مات مقتولا علی مرکب نار/ وطنی المنفی/ و منفای إلی الأحباب دار/ وجه أمی، أبدا، ألمحه عبر الجدار/ وجه أمی والصغار/ ... آه لو عدت إلی بیتی/ لمزقت مکاتیبی و أوراق الغبار/ و لعلمت الصغار کیف أبحرنا علی مرکب نار*[16] (بیاتی، ۱۹۹۵: ٤١٤- ٤١٥).

سپس ندای خونخواهی سندباد را سرمی‌دهد: «أین من یأخذ ثأر سندباد» و درنهایت، میل همراهی با بادهای حامل مرکب سندباد را دارد: *أیها الریح الذی یحمل مرکب/ سندبادی/ أیها الحرف المعذب/ أینما تذهب أذهب*[17] (همان: ٤١٥).

اسطورهٔ تموز (نماد پایان زندگی و خیزش دوبارهٔ آن در هر سال) نیز در شعر وی بسیار کاربرد دارد. شاعر با به‌کارگیری این اسطوره بر آن است تا عزت گذشتهٔ انسان عربی و در همان حال، ذلت امروزین او را به مخاطب شعریش یادآور شود و به او بفهماند (نک. نجفی ایوکی، ۱۳۸۹: ۲۰۵-۲۳۰).

او در سرودهٔ «الصورة و الظل» تموز را رمز امت عربی می‌داند که اگر یکپارچه شوند و ضد حاکمیت ستمگران قیام کنند، بابل (نمایندهٔ عظمت گذشتهٔ عراق) دوباره به شکل نخستین خود، باعظمت و سرافراشته، می‌گردد:

*لو جمعت أجزاء هذه الصورة الممزقة/ إذن لقامت بابل المحترقة/ تنفض عن أسمالها الرماد/ ورف فی الجنائن المعلقة/ فراشة و زنبقة/ و ابتسمت عشتار/ و هی علی سریرها تداعب القیثار/ و عاد*



Archive of SID
www.SID.ir

*أوزوریس/ لانطفأت أحزان حادی العیس/ نورت فی سبأ بلقیس/ و عادت البکارة/ لهذه الدنیا التی تضاجع الملوک و الحجارة. لو جمعت لعاد أوزوریس/ من قبره المائی، من غیاهب المجهول/ لأزهر الرماد فی الحقول...*[۱۸] (بیاتی، ۱۹۹۵: ۹۳-۹٤).

گذشتهٔ پرشکوه ایران، بازگشت به عهد باستان، دوران قهرمانان جاودان و اسطوره‌های نامیرا، رستم و زال، زرتشت و مزدک، همه و همه الهام‌بخش شاعران بزرگ ایران بوده و هستند. این دلتنگی نسبت به سنت و یا گذشته‌های دور زمانی به وجود می‌آید که تغییرات فرهنگی، اجتماعی و سیاسی عمیقی در جامعه شکل گرفته باشد (نک. شریفیان، ۱۳۸۹: ١٦). بدون شک شفیعی کدکنی در اشعارش از اسطوره‌های زیادی بهره گرفته است؛ او با پرداخت نمادین اساطیر باستانی همچون سیمرغ، حلاج، ققنوس، اهورمزدا و... سعی می‌کند دردها و رنج‌های جامعهٔ خود را بازگو کند.

او با دیدن کاشی کهنه که در پیشانی بنایی تاریخی جای‌گرفته، تاریخ درخشان و تابناک کشورش را به یاد می‌آورد و از حلاج، مانی، زرتشت و پوریای ولی به‌نیکی یاد می‌کند:

*تا کجا می‌برد این نقش به دیوار مرا؟/ تا بدانجا که فرو می‌ماند/ چشم از دیدن و/ لب نیز ز گفتار مرا/ لاجوردین افق صبح نشابور هری ست/ که درین کاشی کوچک متراکم شده است/ می‌برد جانب فرغانهٔ فرخار مرا/ گرد خاکستر حلاج و دعای مانی/ شعلهٔ آتش کرکوی و سرود زرتشت/ پوریای ولی، آن شاعر رزم و خوارزم/ می‌نماید در این آینهٔ رخسار مرا* (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۸: ۱۸-۱۹).

شفیعی در سرودهٔ «سیمرغ»، سیمرغ را در جامعه‌ای که غرق نیرنگ و دروغ است، نماد آزادی و نجات مردم می‌داند و با نهایت اشتیاق او را فرامی‌خواند:

*بال بگشای از کنام خویش/ ای سیمرغ رازآموز!/ بنگر اینجا در نبرد این دژآیینان/ عرصه بر آزادگان تنگ است/ کار از بازوی مردی و جوانمردی گذشته است/ روزگار رنگ و نیرنگ است/ ... شعله‌ای نیست اینجا تا پرت در آتش اندازم/ و به یاری خوانمت یک‌دم به بام خویش/ بشنو این فریادها را بشنو ای سیمرغ!/ وز چکاد آسمان پیوند البرز مه‌آلود/ بال بگشای از کنام خویش* (شفیعی کدکنی، ۱۳۷٦: ۱۱٤-۱۱۵).

م. سرشک در سرودهٔ «حتی نسیم را»، ققنوس را نماد زندگی دوباره و حیات‌بخشی برای مردم غفلت‌زده و دل‌مرده می‌داند. او از خضر کمک می‌جوید که خاکستری از ققنوس بر سر مردم شهر بیفشاند: *ای خضر سبزپوش صحاری/ خاکستر خجستهٔ ققنوسی را/ بر این گروه مرده بیفشان* (همان: ۲۹٤).



Archive of SID

www.SID.ir

یکی دیگر از اسطوره‌های پرکاربرد در شعر شفیعی، اهورامزدا (اصل و اساس نیکی در آیین زردشت) است. او در سرودهٔ «شب‌خوانی» با دیدهٔ احترام به مزدا می‌نگرد و او را خطاب شعر خود قرار می‌دهد و او را در جامعه‌ای که بدی‌ها جای نیکی‌ها را گرفته، نماد نجات‌بخش و جایگزین‌کنندهٔ خیر به جای شر معرفی می‌کند. گویی که با یادآوری این اسطوره آرزوی شرایط خوش گذشته را در سر دارد:

*هان؛ ای مزدا! در این شب دیرند/ تنها منم، آن‌که مانده‌ام بیدار/ وین خیل اسیر بندگان تو/ چون گلهٔ خوش‌چرای بی‌چوپان/ در درهٔ خواب‌ها رها گشته‌اند/ ... آزاد کن از دریچهٔ فردا/ این خستهٔ شهربند غربت را/ هان؛ ای مزدا! در این شب دیرند/ بگشای دریچهٔ اجابت را...* (همان: ۱٤۱-۱٤۲).

شفیعی همچنین از حلاج (کهن‌الگوی جاودانهٔ راه حق)، بسیار یاد کرده است و او را نماد بازگشت حق و حقیقت معرفی می‌کند.

**تطبیق**: دو شاعر در به‌کارگیری اسطوره، وضعیتی کاملا مشابه را پیش‌گرفته‌اند: هر دو با توجه به شرایط کنونی جامعهٔ خود، از اسطوره‌هایی مثل سندباد، تموز، سیمرغ، ققنوس و حلاج کمک گرفته‌اند و آن‌ها را نماد بازگرداندن شکوه و طراوت گذشتهٔ سرزمین خود و هرآنچه نماد خیر و نیکی بوده، می‌دانند و بر نبود آن‌ها رشک می‌ورزند. مهم‌ترین تفاوت میان این دو شاعر این است که شفیعی کدکنی به تلفیق اسطوره‌های باستانی- اسلامی (تلفیق اسطورهٔ اهورامزدا با حلاج) نیز نظر داشته که این موضوع در شعر البیاتی به چشم نمی‌خورد.

## ۵. نتیجه‌گیری

با توجه به سؤالات پژوهش، مهم‌ترین نتایج این جستار در چند مورد قابل ذکر است:

۱. در پاسخ به سؤال اول پژوهش (جلوه‌های نوستالژیک دو شاعر) می‌توان گفت که هر دو شاعر، بیاتی و شفیعی کدکنی، با بیانی ساده و گاه نمادین، سروده‌های خود را با مضمون نوستالژی درآمیخته‌اند؛ هر دو جلوه‌های نوستالژیک *دلتنگی برای سرزمین*، *معشوق*، *کودکی و جوانی*، *ارزش‌های والا* و *اسطوره‌ها* را به‌زیبایی در شعر خود به تصویر کشیده‌اند.

۲. دربارهٔ پاسخ سؤال دوم پژوهش (وجوه تشابه و تفاوت به‌کارگیری جلوه‌های نوستالژیک شعر دو شاعر) به‌طور کلی می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

الف. سرزمین به‌عنوان یکی از ارزش‌های والا، مرکزی برای هویت فردی و جمعی دو شاعر



Archive of SID
www.SID.ir

است و نماد آرمان‌شهری ستودنی و وابستگی و تعلق به زادگاه مادری است که در آن سوی مرزهای فاصله‌ها، آرزوی دیدار آن را دارند؛ با این تفاوت که بیاتی خانه‌به‌دوش، آرزوی دیدار بغداد و شهرهای آن را در همان لحظه که هست دارد، ولی شفیعی، دلتنگ شکوه ایران اساطیری و تاریخی است. شعر شفیعی در این بخش غربتی عرفانی را در خود دارد که در شعر بیاتی دیده نمی‌شود؛

ب. عشق به‌عنوان مهم‌ترین عامل تحریک عواطف انسان معاصر، عامل دلتنگی و حسرت دو شاعر شده است. در مقام مقایسه، بیاتی بیشتر در عاشقانه‌های خود با زبانی بسیار ساده، دلتنگ بستگان نزدیک خود می‌شود و شفیعی با این‌که عاشقانه‌سرا نبوده، عشق را فراتر از محدودشدن به موجودات این جهان می‌داند و جنبه‌ای فراروایی و عرفانی به آن می‌بخشد؛

ج. خاطرات کودکی و جوانی در زندگی این دو شاعر نماد گذشته‌ای رؤیایی است. اگرچه دوران کودکی بیاتی با دوران کودکی شفیعی اختلاف دارد و همراه با برخی دردها و ناملایمتی‌ها بوده، اما هر دو به‌نوعی آرزوی آن دوران را در سر دارند؛ زیرا آن دوران برای آن‌ها و بلکه همهٔ انسان‌ها نماد آزادی و زندگی بدون مشغلهٔ دوران بزرگسالی است.

د. ارزش‌های والا و ازبین‌رفتن آن‌ها یکی از دغدغه‌های بیاتی و شفیعی شده است. این دو شاعر جامعه‌ای را که اسیر مدرنیسم شده و ارزش مردانگی، صداقت، وفای به عشق، سعادت و... را ازکف‌داده، مطرود و آن را ملزم به احیای این ارزش‌ها می‌دانند.

ه. اسطوره‌پردازی به‌عنوان یکی از عوامل تأثیرگذار در احیای تمدن اسطوره‌ای عربی و فارسی، بخشی از شعر بیاتی و شفیعی را به خود اختصاص داده است. اسطوره در شعر این دو شاعر نماد بازسازی گذشته، نجات‌بخشی و آزادگی انسان معاصر است. یکی از وجوه اختلاف برجسته که در این بخش از شعر دو شاعر به چشم می‌خورد، استفادهٔ شفیعی کدکنی از تلفیق اسطوره‌های باستانی–ایرانی است که در شعر بیاتی نمودی ندارد.

## ۶. پیشنهادها

– با توجه به میزان توجه شفیعی به شخصیت و شعر البیاتی، مطالعهٔ میزان تأثیرپذیری شفیعی از شعر بیاتی قابل تأمل است.

– سرزمین به‌عنوان آرمان‌شهر در شعر این دو شاعر، به‌عنوان تحقیقی مستقل در زمینهٔ



Archive of SID
www.SID.ir

پژوهش‌های تطبیقی قابل بررسی است.

## ۷. پی‌نوشت‌ها

۱. عبدالوهاب بیاتی متولد سال ۱۹۲٦م. در بغداد است. وی پس از گذراندن تحصیلات دبیرستان و دانشگاه در بغداد، چندین‌سال را به تدریس و روزنامه‌نگاری مشغول شد و بعد از آن عراق را به قصد سفرهای گوناگون ترک کرد که البته در حین این سفرها به عراق نیز بازمی‌گشت. او در همین سفرها آثار ارزشمندی را در زمینهٔ شعر از خود برجای گذاشته که مهم‌ترین آن‌ها مجموعه‌های *ملائکه و شیاطین* (۱۹۵۰)، *أباریق مهشمة* (۱۹٥٤)، رسالة إلی ناظم حکمت (۱۹٥٦)، بول ایوار مغنی الحب و الحریة (۱۹٥۷)، أشعار فی المنفی (۱۹٥۷) ، المجد للأطفال و الزیتون (۱۹٥٦) و ... هستند (ر. ک. العطیة، ۱۹۹٤: ٥۷۸).

۲. محمدرضا شفیعی کدکنی متولد سال ۱۳۱۸ه.ش. در کدکن نیشابور است. او پس از گذران تحصیلات حوزوی و اخذ لیسانس ادبیات فارسی از دانشگاه فردوسی مشهد، برای ادامهٔ تحصیلات دانشگاهی راهی تهران شد و در سال ۱۳٤۸ با نگارش رسالهٔ *صور خیال در شعر فارسی* از دانشگاه تهران درجهٔ دکترا گرفت. از آن هنگام تاکنون در دانشگاه تهران و دیگر مؤسسه‌های آموزش عالی ایران و جهان مشغول به تدریس در زمینه‌های گوناگون است. مهم‌ترین دفترهای شعری وی عبارت‌اند از: *زمزمه‌ها، از زبان برگ، در کوچه‌باغ‌های نیشابور، از بودن و سرودن* و... که بعدها در دو مجموعهٔ ***آینه‌ای برای صداها*** و ***هزارهٔ دوم آهوی کوهی*** گردآوری شدند (ر. ک. عباسی، ۱۳۷۸: ۳۰۰-۳۰۱).

۳. مکتب آمریکایی در پی ایجاد یگانگی بین نمودهای ادبی و هنری فکر بشری است؛ به همین دلیل در بررسی‌های خود تمایزی بین ادبیات، موسیقی و هنرهای تجسمی نمی‌داند و در پی اثبات روابط تأثیر و تأثر نیست (ر. ک. علوش، ۱۹۸۷: ۹٤-۹٥). این مکتب، معتقد به مقایسهٔ دو اثر ادبی یا دو مضمون، از طریق ذکر وجوه تشابهات و اختلافات است (ر. ک. عبود و دیگران، ۲۰۰۱: ۳۲ و ۹۲).

٤. ای بغداد! ای شهر ستارگان، خورشید، کودکان، تاک‌ها، ترس و اندوه‌ها! کی آسمان نیلگون تو را با سوز و اشتیاق می‌بینم؟/ کی رود دجله را در پاییز؛ آن‌گاه که سرگشته و غمگینم می‌بینم؛ (دجله‌ای که) پرندگان او را ترک گفتند و تو ای شهر نخلستان‌ها و گریه‌ها! سیراب و سرسبز، در بوستان غروب جای داری./ کی خیابان طولانی تو را می‌بینم؟/ خیابانی که باران‌ها در تاریکی شب، آن را می‌شویند/ (کی می‌بینم) چشمان کودکانی را که صمیمیت و صفا در آن برق می‌زند؛ کودکانی که پیاده‌روها بستر خواب آنان است./ ای شهر ستارگان! کی مردم شهرم را می‌بینم؟.../ ای سرزمین دورافتادهٔ من! به



Archive of SID
www.SID.ir

خاطر چشمان تو، من در این گرداب سیاه و در این طوفان‌ها، آواره و تنها شده‌ام./ کی آسمان نیلگون و چهرهٔ استوار تو را می‌بینم؟

۵. ای بغداد! این اشک من است، در عشق تو جاری/ و من اشکی ندارم جز اشعارم/ خاطراتم در آن اشعار آب شدند؛ خاطراتی که در شب‌های عشق، چراغ بودند/ (و من اشکی ندارم جز) آرزوهای باشکوهی که همواره نفس‌هایش در تنهایی من شعله‌ورند/ ای بغداد! من تشنهٔ عشق تو هستم... .

٦. خدای من! مرا به سرزمینم بازگردان/ (سرزمینی که) بلبل در آن روی بال ابری سیاه و نور ستاره‌ای نشسته است.../ تا هنگام طلوع و غروب و هنگامهٔ بهار آواز سر دهم/ (مرا به وطنم بازگردان تا) در اشتیاق سوزان خود آب شوم/ گرمای بهار شهر اندوهگینم/ (مرا به سرزمینم بازگردان) تا برای شکوفه‌ها آواز بخوانم/ من خواب نمی‌بینم/ خدای من مرا به سرزمینم بازگردان... .

۷. جویای ابری سبز هستم تا اندوه را از دیدگان من پاک کند/ مرا به دشت‌های سر سبز سرزمینم ببرد، به دشت‌های سوسن/ ابری که به من پروانه و ستاره‌ای بدهد/ و قطره‌ای که با آن رفع عطش کنم.

۸. چشمان تو از یک تبعیدگاه تا تبعیدگاه دیگر، آتش افروزند/ ای همزاد من، در چشمان من، در بیابان عشق من، در اعماق زخم سوزان من،/ ای همزاد من، ای عشق من، ای ندای مردم من، ای آرزوی من و ای خانهٔ من،/ ای رایحهٔ جنگل های کردستان در سپیده‌دم بارانی/ دو چشم تو بسان دو قندیل از طلا و آتش است .../ برای تو، هنگام صبحدم، شب، فردا و بهار آواز خواندم ... .

۹. دیوارها گفتند تو را فراموش کنم یا که بمیرم/ (من گفتم) درمان عشق را جز عشق نیست/ و سکوت برای این دل بهتر است، آسمان همچنان در تبعیدگاه و شهر من می‌بارد، در حالی‌که هیچ خبر جدید و نامه‌ای از تو برایم نیست./ هدیهٔ من برای تو، دو بوسه است/ دستانت را به سمت من دراز کن/ با وجود زندان‌های زمین، دستان تو از من است/ من همچنان ناراحتم/ در قلب و شهر من آسمان می‌بارد.

۱۰. دوستان من! شما در دشت‌های نور بودید، ای دوستان من!/ همچون گنجشکان آزاد، همچون چشمه‌های عمیق/ درحالی‌که من دنبال شما می‌گردم.../ ای دوستان من! در دشت‌های نور منتظر من بودید.

۱۱. خوابی که اشتیاق به او را به من بازگرداند/ و سال‌های گذشته را به من بازگرداند/ روزهایی که بسیار سرخوش بودم/ (روزهایی که) دمدمی‌مزاجانه گریه می‌کردم و می‌خندیدم/ از شراب کودکی و عشق سیراب بودم/ راضی نمی‌شدم که کسی دخترم (عروسکم) را در آغوش گیرد/ هرگونه که می‌خواستم بر لبان او بوسه می‌زدم/ و اگر می‌خواستم او را نمی‌بوسیدم/ و اگر از خستگی خوابم می‌برد، مادرم را می‌فشردم.

۱۲. دیروز چه کسی بودیم؟ آه چه کسی بودیم؟/ پشت سایه‌های یکدیگر می‌دویدیم/ از سکوتی که غروب نماها بالای بوستان‌ها و مسیرها ایجاد می‌کردند، نمی‌ترسیدیم/ از دیواری که از پشت آن نور می‌آمد نمی‌ترسیدیم/ و چه‌بسا آن نور تکرار نمی‌شد، اما امیدوار بودیم/ هرطورکه می‌خواستیم می‌گفتیم/ ... و



Archive of SID

www.SID.ir

اسب‌های چوبی کج خود را با زغال روی دیوارها می‌کشیدیم و پیرامون آن، دشت‌ها و خانه‌ها را می‌کشیدیم/ و گربه‌های لاغر کوچه را با سنگ فراری می‌دادیم.

۱۳. دیروز مرد/ دیروز مرد/ اطراف شهر کودکان چیزی باقی نماند، جز آنچه ما می‌خواهیم/ جز آسمان/ توخالی/ آسمانی که مژگان او را دود گرفته./ (چیزی باقی نماند) مگر باقیمانده‌های دیوارها و گدایی که گدایی می‌کند و گام‌های روزگار./ (چیزی باقی نماند) مگر کهنسالانی که در مسیرهای تاریک هستند.

۱٤. قورباغه‌هایی که خود را مردان می‌نامیدند/ آن‌ها را در شهرهای جهان، در خیابان‌های مه‌گرفته، در بازار، در قهوه‌خانه، بدون وجدان یافتم/ آینده و آرزوها و سرنوشت را لگدمال تقلب می‌کنند/ آن‌ها را دیدم که از عرق گرسنگان و خون تلاشگر، برای خود برج‌ها می‌سازند که از ابرها بالاترند/ تا این‌که در میعاد سپیده‌دم، این قورباغه‌های کور را یافتم/ که در جامهٔ ریا بر کرسی‌های حکمرانی نشسته‌اند و با گرسنگان خوش‌وبش می‌کنند.

۱۵. دروغ گفتند، ای محمد! خوشبختی، فروخته نمی‌شود/ و روزنامه‌ها نوشتند که آسمان در شب دیروز، قورباغه‌ها را می‌باریده/ ای دوست من! خوشبختی را از تو ربودند/ به تو نیرنگ زدند/ تو را عذاب دادند/ تو را در رشته‌های کلمات به صلیب کشیدند/ تا بگویند از دست تو رفت... قورباغه‌ها خوشبختی را از ما ربودند.

۱٦. ای سخنی که فرورفتن در ورطهٔ دریاها را به من آموخت/ سندباد من بر مرکب آتش کشته شد/ سرزمین من، تبعیدگاه/ و تبعیدگاه من، نزد دوستداران همچون خانه‌ای است./ چهرهٔ مادرم را همیشه از پشت دیوارها می‌نگرم/ چهرهٔ مادرم و فرزندان کوچکم را.../ آه اگر به خانه‌ام بازگردم/ دفترها و برگ‌های غبارگرفته‌ام را پاره می‌کنم/ و به فرزندان کوچکم می‌آموزم که چگونه بر مرکب آتش، دل به دامن دریا زدیم.

۱۷. ای بادی که مرکب سندباد را حمل می‌کنی/ ای سخن عذاب‌آور/ هرجا تو بروی من نیز می‌آیم.

۱۸. اگر تکه‌های این عکس متلاشی جمع شود/ در پی آن بابل سوخته نیز برمی‌خیزد/ و خاکستر را از دامن خود کنار می‌زند/ پروانه و گل زنبق در باغ‌هایش به پرواز درآمدند/ و عشتار می‌خندد؛ درحالی‌که روی تخت خود گیتار می‌نوازد/ و اگر اوزیرس (تموز) بازگردد/ غم‌های ساربان شتر نیز خاموش گردد/ و بلقیس در سبا بدرخشد/ و تجدد به این دنیایی که بسترگاه پادشاهان و سنگ‌ها است، بازگردد./ اگر (تکه‌های این عکس پاره‌پاره) جمع شود، اوزیرس از قبر آب‌گرفته و تاریکی‌های گرفته، بازگردد/ و خاکسترها در دشت‌ها شکوفه دهند.

## ۸. منابع


- آبراهام، کارل (۱۳۷۷). ***رؤیا و اسطوره***. ترجمهٔ جلال ستاری. جهان اسطوره‌شناسی. تهران: مرکز.




Archive of SID
www.SID.ir

- آشوری، داریوش (۱۳۸۱). ***فرهنگ علوم انسانی***. تهران: زمستان.
- الیاده، میرچا (۱۳۷٤). ***اسطوره، رؤیا، راز***. ترجمهٔ رؤیا منجم. تهران: فکر روز.
- باطنی، محمدرضا و گروه نویسندگان. (۱۳۸٦). ***واژه‌نامهٔ روان‌شناسی و زمینه‌های وابسته***. تهران: فرهنگ معاصر.
- برهانی، مهدی (۱۳۷۸). ***از زبان برگ***. چ ۱. تهران: پاژنگ.
- بیاتی، عبد الوهاب (۱۹۸۵). ***الکتابة علی الطین***. ط ۳. قاهرة: دارالشروق.
- ـــــــــــــ (۱۹۹۵). ***الأعمال الشعریة***. بیروت: دارالفارس للنشر و التوزیع.
- جعفر، محمد راضی، (۱۹۹۹). **الاغتراب فی الشعر العراقی المعاصر مرحلة الرواد**، اتحاد الکتاب العرب.
- جعفری جزی، مسعود (۱۳۷٦). «آینه‌ای برای صداها». ***مجلهٔ کیان***. ش ۳۷، صص ۷۰-۷۵.
- حاکم نیشابوری، أبوعبدالله (۱۳۷۵). ***تاریخ نیشابور***. ترجمهٔ محمدحسین خلیفه نیشابوری. تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: آگاه.
- حمیدی الخاقانی، حسن عبد عودة (۲۰۰٦). ***الترمیز فی شعر عبدالوهاب البیاتی***. أطروحة الدکتوراه. النجف الأشرف: کلیة الآداب جامعة الکوفة.
- خضری، حیدر (۱۳۸۵). ***بررسی مکتب رمانتیسم در شعر معاصر عربی و فارسی***. رسالهٔ دکتری رشتهٔ زبان و ادبیات عرب. تهران: دانشگاه تربیت مدرس.
- رستم‌پور ملکی، رقیه و دیگران (۱۳۸۹). «نگاهی به تاریخچه و رویکردهای هرمنوتیک در زبان و ادبیات عربی». ***فصل‌نامهٔ پژوهش‌های زبان وادبیات تطبیقی***. (دانشگاه تربیت مدرس). ش ۳. (پاییز). صص ۸٦-۱۰۷.
- ساکی، بهمن، (بی .تا). **سندبادهای قصیده عرب، شعر عبدالوهاب بیاتی**.
- سه‌یر، رابرت و میشل لووی (۱۳۸۳). «رمانتیسم و تفکر اجتماعی». ش ۲. تهران: سازمان چاپ.
- سیدحسینی، رضا (۱۳٦٦). ***مکتب‌های ادبی***. چ ۳. تهران: نیل.
- شریفیان، مهدی (۱۳۸٦). «بررسی فرایند نوستالژی در اشعار سهراب سپهری». ***مجلهٔ زبان و ادبیات فارسی*** (دانشگاه سیستان و بلوچستان). س ۵. (بهار و تابستان). صص ۵۱-۷۲.




Archive of SID
www.SID.ir

- ---------- (۱۳۸۷). «بررسی فرایند نوستالژی غم غربت در اشعار فریدون مشیری». ***فصل‌نامهٔ علمی- پژوهشی علوم انسانی*** (دانشگاه الزهراء). س ۱۷ و ۱۸. ش ٦٨ و ٦٩. (زمستان). صص ٦٣-٨٥.
- شفیعی کدکنی. محمد رضا (۱۳۷٦). ***آینه‌ای برای صداها***. تهران: سخن.
- ---------- (۱۳۷۸). ***هزارهٔ دوم آهوی کوهی***. چ ۲. تهران: سخن.
- ---------- (۱۳٤۳). ***شب‌خوانی***. مشهد: توس.
- ---------- (۱۳۸۰). ***شعر معاصر عرب***. تهران: سخن.
- عباسی، حبیب‌الله (۱۳۷۸). ***سفرنامهٔ باران؛ نقد و تحلیل اشعار شفیعی کدکنی***. چ ۱. تهران: روزگار.
- عبود، عبده و دیگران (۲۰۰۱). ***الأدب المقارن؛ مدخلات نظرية و نصوص و دراسات تطبيقية***. دمشق: مطبعة قمحة أخوان.
- علوش، سعید (۱۹۸۷). ***مدراس الأدب المقارن***. ط ۱. بیروت: المركز الثقافی العربی.
- العطية، جليل (۱۹۹٤). ***اعلام الأدب فی العراق الحديث***. الجزء ۲. [لا.م]: دارالحكمة.
- فورست، لیلیان (۱۳۷۵). ***رمانتیسم***. چ ۱. ترجمهٔ مسعود جعفری. تهران: مرکز.
- فوزی، ناهده. (۱۳۸۳). ***عبدالوهاب البياتی: حياته و شعره***. چ ۱. تهران: ثارالله.
- قیسومة، منصور (۱۹۹۷). ***خمسون قصيدة حب للبياتی***. ط ۱. [لا.م]: دار سحر للنشر.
- کالینیکوس، آلکس (۱۳۸۲). ***نقد پست مدرنیسم***. ترجمهٔ اعظم فرهادی. چ ۱. مشهد: نیکا.
- کیانوش، محمود (۱۳۵۵). ***بررسی شعر و نثر فارسی معاصر؛ دربارهٔ ان زبان برگ***. چ ٤. تهران: رز.
- مختاری، حمید (۱۳۷۷). ***هفتاد سال عاشقانه***. تهران: تیراژه.
- مکاریک، ایرنا (۱۳۸۳). ***دانش‌نامهٔ نظریه‌های ادبی معاصر***. ترجمهٔ مهران مهاجر و محمد نبوی. تهران: آگه.
- نجفی ایوکی، علی (۱۳۸۹). «اسطوره‌های برجسته در شعر عبدالوهاب البیاتی». ***مجلهٔ زبان و ادبیات عربی*** (دانشگاه تهران). ش ۲. (بهار و تابستان). صص ۲۰۵-۲۳۰.
- وقاد، مسعود، (۲۰۱۱). الأبعاد السيمائية لخطاب الأقنعة، قصيدة عذاب الحلاج للبياتی نموذجا، ***مجلة جامعة الوادی، البحوث و الدراسات***، العدد ۱۱، الجزائر.




Archive of SID
www.SID.ir

## References:


- Abbasi, H. (1999). *Rain Itinerary*: *Review and Analyze of Shafie Kadkanis' Poetry.* Print 1. Tehran: Roozegar [In Persian].
- Abboud, A. & et. al. (2001). C*omparative Literature; Inputs and Texts Theory and Applied studies*. Damascus: Qamha Akhavan Press [In Arabic].
- Abraham, K. (1998). *Dreams and Myths*. Translated by: J. Sattari. Mythological World. Tehran: Markaz [In Persian].
- Al-Attiyah, J. (1994). Literature Characters in Modern Iraq. Part 2 [No. m]: Daralhekma [In Arabic].
- Alloush, S. (1987). *Comparative Literature Schools*. Print 1. Beirout: Arab Cultural Center [In Arabic].
- Alyadeh, M. (1995). *Myth, Dreaming*, *Secret*. Translated by Roya Monajjem. Tehran: Fekre Rooz [In Persian].
- Archer, J.; S.L. Amus; H. Broad & L. Currid (1998). "Duration of homesickness scale". *British Journal of Psyschology*. pp. 89-205.
- Ashoori, D. (2002). *Culture of Humanities*. Tehran: Zemestan [In Persian].
- Bateni, M. R. & A Group of Writers (2007). *Glossary of Psychology and Related Areas.* Tehran: Farhag-e-Moaser [In Persian].
- Bayati, A. (1995). *Poetic Works*. Beirout: Daralfars for Publication and Distribution [In Arabic].
- ---------- (2006). *Writing on Clay*. Third Print. Cairo: Daralshroq [In Arabic].
- Borhani, M. (1999). *Leaf Language*. Print 1. Tehran: Pazhang [In Persian].
- Callinicos, A. (2003). *Critique of Postmodernism*. Translated by: Azam Farhadi . Print 1. Mashhad: Nika publication [In Persian].
- Fawzi, N. (2004). *Abdol Wahab Al-Bayati, his Life and Poetry*. Print 1. Tehran: Tharallah [In Persian].
- Fisher, S. & B. Hood (1987). "The stress of transition to university: A longitudinal




www.SID.ir

study of psychological disturbance, absent- mindeness and vulnerability to homesickness". *British Journal of Psychology*. pp. 78-425.

- ---------- (1988). "Vulnreability Factors in the transition to university: Self-reported mobility history and sex differences as factors in psychological disturbance". *British Journal of Psychology*. pp. 79-309.
- Forrest, L. (1996). *Romanticism*. Print 1. Translated by: M. Jafari, Tehran: Nashre Markaz [In Persian].
- Hakem Neishaboori, A. (1996). *History of Nishapour*. Translated by: M. H. Khalife Neishaboori. Corrected by: M. R. Shafi'i Kadkani. Tehran: Agah [In Persian].
- Hamidi Alkhaqani, H. (2006). Coding in the Poetry of Abdul Wahab Al-Bayati (Ph. D. dissertation). University of Kofah [In Arabic].
- Hornby, A.S. (2003). *Oxford Advanced Learners Dictionary*. Oxford: Oxford University Press.
- Jafar, M.R. (1999). *Nostalgia in the Modern Iraqi Poetry Pioneer Stage*. The Federation of Arab Writers [In Arabic].
- Jafari Jazi, M. (1997). "Rituals for voices". *Kian Journal*. No. 37. pp. 70-75 [In Persian].
- Khezri, H. (2006). *Study of Romanticism Schools in Arabic and Persian Contemporary Poetry*. (Ph. D. dissertation in Field of Arabic Language and Literature). Tehran: Tarbiat Modares University [In Persian].
- Kiyanoosh, M. (1976). *Review of Contemporary Persian Prose and Poetry: on the Language of Leaves*. Print 4. Tehran: Rose [In Persian].
- Makaryk, I. (2004). E*ncyclopedia of Contemporary Literary Theories*. Translated by: M. Mohajer & M. Nabavi. Tehran: Agah [In Persian].
- Mokhtari, H. (1998). *Seventy Years of Romance*. Tehran: Tirazheh [In Persian].
- Najafi Ivki, A. (2010). Prominent myths in the poem of 'Abd al-Wahab-al-Bayati". *Journal of Arabic Language and Literature*, University of Tehran. No. 2 (Spring &Summer). Pp. 205-230 [In Persian].



www.SID.ir

- Qaysoma, M. (1997). *Fifty Love Poems for Bayati*. First edition [No. m]: Dar ol-sehr for Publication [In Arabic].
- Rostampour Maleki, R. & et. al. (2000). "A look at history and hermeneutic approaches in Arabic language and literature". *Comparative Language and Literature Research*. No. 3. Fall. pp. 86-107 [In Persian].
- Saki, B., (No date). *Arab Poem Sndbads, Poetry Bayati Abdul Wahab* [In Persian].
- Se-yer, R. & M. Lowe (1383). "Romanticism and social thought". *Arghanoon*. No. 2. Tehran: Sazmane Chap [In Persian].
- Seyyed Hosseini, R. (1987). *Literary Schools*. Print 3. Tehran: Neil [In Persian].
- Shafie Kadkani. M. R. (1964). *Night Reading*. Mashhad: Toos [In Persian].
- ---------- (1997). *A Mirror for Voices*. Tehran: Sokhan [In Persian].
- ---------- (1999). *Second Millennium of Dappled Deer*. Print 2. Tehran: Sokhan [In Persian].
- ---------- (2001). *Contemporary Arabic Poetry*. Tehran: Sokhan [In Persian].
- Sharifian, M. (2007). "Study of nostalgia in the poetry of Sohrab Sepehri" *Journal of Persian Language and Literature*, *University of Sistan and Baluchestan*. No. 5 (Spring & Summer). pp. 51-72 [In Persian].
- ----------(2008). "A review of the process of nostalgia in Feridoun Moshiri's poetry. " *Journal of Human Sciences, University of Al-Zahra*. Tehran: No. 68 7 69 (Winter). pp. 63-85 [In Persian].
- Vantilburg, M.A.L. (1997). "The psychological context of homesickness". In M.A.L. Vantilborg & A.J.J.M. Vingerhoets (Eds). *Psychological Aspects of Geographical Moves: Homesickness and Acculturation Stress. 39*. Tilburg University Press.
- Waqad, M. (2011). "Dimensions of semiotics masks speech, poem torment Hallaj for Bayati as a model". *Journal of the vadi university, Research and Studies*. No.11. Algeria [In Arabic].




www.SID.ir